عدم تحقق آگاهی در سه بُعد؛ تحقق آگاهی در بُعد زمان

آنچه که فعلاً میخواهم عرض کنم، این است: ما الآن بهدنبال هوش قوی پایهمحور هستیم که آن را توضیح بدهیم، تبیین کنیم تا از آن سر در بیاوریم. این را بدانید که در عوالم یک بعدی، دو بعدی، سه بعدی؛ هر فضایی که خط باشد (تک بعدی)، ای سطح باشد (دو بعدی)، ای فضا باشد (سه بعدی) - چه فضای اقلیدسی باشد ای غیر اقلیدسی باشد - مشکلی نیست، علی ای حال وقتی سر و کار ما با این سه بعد است، محکم عرض میکنم که بههیچوجه نمیشود که سر و کار شما با آگاهی باشد؛ با هوش و قصد باشد. با سه وجود سه محور x و y و z، با آگاهی خدا حافظی کنید؛ ما آگاهی نخواهیم داشت. هر کجا بروید که سر و کار شما فقط با سه محور باشد، آگاهی نمیشود و محال است که آگاهی داشته باشیم. چرا؟ چون این سه محور که بُعد اول و دوم و سوم است، ریخت ذاتیاش غیبوبت است. اجزاء آن از هم غائب هستند. یک خط ده سانتی، نصف این طرفش از نصف طرف دیگرش خبر ندارد؛ پخش است. کم متصل قار، کم متصل غیر قار و ... از هم خبر ندارند. اصلاً ریخت کمّ به این صورت است.

بنابراین وقتی در عالم ذات با اشیاء سه بعدی سر و کار دارید، از آگاهی خبری نیست. مثالهای آن خیلی روشن است. مثلاً به تابلوی نقاشی بروید. تابلوی نقاشی، چند بعدی است؟ خود تابلو سه بعدی است، اما تصویرش دو بعدی است. تصویری که در تابلو هست، دو بعدی است. ممکن نیست بگوییم این تابلو میفهمد و آگاه است به اینکه چه تصویری در آن هست. هیچ کسی از تابلو چنین انتظاری را ندارد که آگاه به تصویر در خودش باشد. چرا؟ چون تصویری که فعلاً در اینجا هست دو بعدی است. ما در فضای کم متصل، با دو محور –که یک سطح است- آگاهی نخواهیم داشت. چون آگاهی، جمعیت میخواهد. علم جمعیت میخواهد. علم، یک پیوستگی بسیط میخواهد که اینجا آن را نداریم. چون در دو بعد، افتراق و انعزال است؛ محجوبیت است؛ ذاتش به این صورت است. در فضای سه بعدی هم همینطور است.

مثالاً آیینه - تصویری که در آیینه میافتد، دیگر مثل تابلو، دو بعدی نیست؛ تصویری که در آیینه میافتد به یک معنا سه بعدی است و در آیینه، سه بعدی را ملاحظه میکنیم - اما ممکن نیست آیینه بهعنوان جسمی با دو محور مختصات، بگوییم آیینه آگاه است که در او چه تصویری افتاده؛ آگاهیای ندارد. در آیینه، تصویر هست، اما برخوردار از این آگاهی که چه تصویری در من است، نیست. مرحوم خواجه هم در اینجا در علم، قائل میشود که انطباع است. حالا بحث انطباع مفصل است. میر سید شریف در رساله کوچک خود (منطق کبری) وقتی شروع کرد، گفت: «بدان که آدمی را قوّهای است دراّکه که منقّش گردد در وی صُوَر اشیاء، چنانچه در آیینه»[1]؛ قوه دراکهای است که در آن نقش میبندد. با این توضیحی که من دادم، اینها سر نمیرسد. هر جور فرض بگیرید یک نقشی باشد، نقش برای ما آگاهی نمیآورد. ریخت نقش، تار و پود و کیان ماهیتش، احتجاب است، اما تار و پود علم، حضور و آگاهی است. اصلاً علم یعنی رفع حجاب، و الا معلوم، معلوم نیست. به گمانم اینها واضح است. هر کدام در اینها اشکالی دارید بگویید. پس تا زمانیکه سر و کارمان با سه بعد است، از آگاهی خبری نیست.

بنابراین اگر ما بخواهیم هوش را به میان بیاوریم، چراهای نداریم بعد چهارم را هم ضمیمه کنیم. اینکه میگویند محور t، همین است. x و y و z، بعد، محور t، یعنی محور زمان. باید زمان را به کار بیاوریم؛ تا زمان را به کار نیاوریم از هوش خبری نیست که نیست؛ از آگاهی خبری نیست. منظورم هوش ضعیف نیست. هوشی که الآن داریم از آن صحبت میکنیم، هوش پایهمحور قوی که از آن آگاهی، خودآگاهی و فهم را انتظار داریم. لذا فعلاً مجبور هستیم که زمان را در کار بیاوریم.

---

[1] الکبری فی المنطق، صفحه اول

بازبینی #3
ایجاد شده 12 سپتامبر 2024 12:53:11 توسط ... .
به روزرسانی شده 6 فوریه 2025 10:52:52 توسط ... .